مجله زبانشناسی و گویش های خراسان ، سال یازدهم ، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸، شماره پیاپی ۲۰

Doi: 10.22067/lj.v11i1.67640

بررسی انگیزهٔ باهم‌آیی واژگانی بر پایه معناشناسی قالبی: نمونهٔ موردی "دست"

سید حمزه موسوی[1] (استادیار زبانشناسی دانشگاه صنعتی شاهرود، شاهرود، ایران، نویسنده مسئول)
محمد عموزاده[2] (استاد زبانشناسی دانشگاه سان یات سن، گوانگجو، چین)

صص: ۲۲۵-۱۹۳

چکیده

در مقاله حاضر تلاش شده است تا انگیزه‌های معناشناختی و کاربردشناختی باهم‌آیی واژگانی بر اساس معناشناسی قالبی که مشخص می‌کند چه واژه‌هایی با واژهٔ "دست" باهم‌آیی دارند و چه انگیزه شناختی می‌تواند توجیه‌گر کنار هم قرار گرفتن این واژه‌ها باشد، بررسی شود. به عبارت دیگر، پرسش این است آیا انگیزه‌ای که واژه‌های پایه و باهم‌آی را در کنار یک‌دیگر نگاه می‌دارد، تناسب قالبی بین دو واژه است یا خیر. برای بررسی این مهم لازم است قالب واژه‌های باهم‌آی و پایه با قالب کل ترکیب مقایسه شود. به این ترتیب، باهم‌آیی با واژهٔ "دست" مورد بررسی قرار گرفته و در آن باهم‌آیی فعلی و اسمی از یک‌دیگر بازشناخته شده‌اند. به علاوه، مشاهده شده که هر چند واژهٔ "دست" با برخی از واژه‌ها باهم‌آیی دارد، اما با واژه‌های مترادف آن‌ها باهم‌آیی ندارد. همچنین، گاهی ساختارهایی وجود دارند که در ظاهر تناسب قالبی ندارند، اما از طریق استعاره و مجاز متناسب می‌شوند. گاهی اوقات استعاره و مجاز به واسطهٔ مفاهیم فرهنگی امکان مفهوم‌سازی پیدا می‌کنند که از آن جمله می‌توان به شیطان، استعمار و عالم غیب اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی قالبی، باهم‌آیی واژگانی، استعاره، مجاز، قالب فرهنگی

تاریخ دریافت : ۱۳۹۶/۰۷/۰۴   تاریخ پذیرش : ۱۳۹۷/۰۷/۰۴

پست الکترونیکی: 1. mousavi.hamzeh@shahroodut.ac.ir   2. amouzadeh@mail.sysu.edu.cn

۱- مقدمه

اگر واژه‌های *پُر، سرشار، لبریز و آکنده* با هم مترادف باشند آنگاه از بین آنهـا فقـط واژهٔ پُـر با دست در عبارت "با دست _ آمده است" باهم‌آیی واژگـانی دارد و واژه‌هـای دیگـر در ایـن ترکیب قرار نمی‌گیرند. در مقابل، "دستی _ از محبت" به همراه سرشار، لبریز و آکنده بـه کـار می‌رود اما تناسبی کاربردی چندانی با پُر ندارد. چرا رفتار این دو ساختار تا ایـن انـدازه بـا هـم تفاوت دارد؟ دلیل رفتار آنها و دیگر ترکیب‌ها با واژهٔ "دست" را چگونه می‌توان توضیح داد؟

لاینز (۱۹۹۵ :٦٢) در مورد باهم‌آیی واژگانی می‌نویسد که باهم‌آیی مجموعه واژگانی هسـتند که در بافتی خاص به همراه واژه‌ای دیگر ظاهر می‌شوند. وی در مورد ترادف نزدیک و بـاهم-آیی واژگانی دو واژهٔ ***big*** و ***large*** را مطرح کرده و مـی‌نویسـد ایـن دو در بـاهم‌آیـی بـا واژهٔ ***mistake*** رفتار متفاوتی از خود نشان می‌دهند، چنان‌چه، در مورد (1a) باهم‌آیی وجـود دارد و در مورد (1b) خیر.

a. You are making a *big* mistake.
b. * You are making a *large* mistake.

این دو نمونه نشان می‌دهند که بین دو واژه در محور همنشینی بـاهم‌آیـی واژگـانی وجـود دارد. در این راستا، مقالهٔ حاضر باهم‌آیی واژگانی با واژهٔ "دست" را بر اساس معناشناسی قالبی بررسی می‌کند. برای این مهم، لازم است به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود.

(الف) چه عوامل یا انگیزه‌هایی در باهم‌آیی واژگانی، واژه‌ها را در کنار یک‌دیگر نگـاه مـی-دارد؟

(ب) معناشناسی قالبی در مورد باهم‌آیی واژگانی چه اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهد؟

(پ) عوامل فرهنگی، استعاره و مجازه چگونه در فرآیند باهم‌آیی واژگانی نقش بازی مـی-کنند؟

تصور می‌شود که انگیزهٔ باهم‌آیی واژگانی در دانش پیش‌زمینهٔ گـویش‌وران زبـان و توانـایی آنها در استفاده از فرآیندهای دستوری و معنایی نهفته باشد.

۲- پیشینه باهم‌آیی واژگانی

نخستین کاربرد واژهٔ باهم‌آیی در سال ١٦٢٧ در کتاب "تاریخ طبیعی" فرانسیس بیکن دیـده شد، اما از نظر زبان‌شناسی به آن نگریسته نشده بود. این واژه یک قرن بعـد در سـال ۱۷۵۰ در

آثار هریس به کار رفت تا ترکیب خطی گروهی از واژه‌ها را نشان دهد. هر چند کاربرد گستردۀ آن در محدودۀ زبان‌شناسی به تلاش‌های جدی پالمر (۱۹۳۱ :٤) بازمی‌گردد که آن را واحدهای واژگانی بزرگتر از واژه تعریف کرده است. این تعریف به تعریف‌هایی که امروزه برای باهم‌آیی واژگانی ارائه می‌شود بسیار نزدیک است (پالمر، ۱۹۳۳).

باهم‌آیی واژگانی را فرث در مقالۀ خود با عنوان "شگردهای معناشناسی" در سال ۱۹۳۵ مطرح کرد، اما تعریف کامل‌تر باهم‌آیی واژگانی به کارهای فرث در سال ۱۹۵۷ بازمی‌گردد که می‌نویسد: "معنای باهم‌آیی واژگانی در سطح همنشینی است و به طور مستقیم به رویکرد مفهومی وابسته نیست. به این ترتیب، یکی از معانی *شب* در باهم‌آیی آن با *تاریکی* نهفته است" (فرث، ۱۹٦۸ :۱۷٦). این رویکرد فرث از جمله اولین بارقه‌های شکل‌گیری مفهوم باهم‌آیی است. ایشان باهم‌آیی را به اصطلاحی تخصصی تبدیل کرد و آن را مشخصه‌ای بافت محور دانست. فرث می‌نویسد: "واژه‌ها را از طریق واژه‌های همراه آنها بشناسید" (فرث، ۱۹۵۷ :۱۱) و در جایی دیگر اظهار می‌دارد: " باهم‌آیی واژگانی به کارگیری واژه‌ها در کنار واژه‌های دیگر است" (فرث، ۱۹۳۵ :۳۷).

هرچند، اولین بار فرث واژۀ باهم‌آیی را مطرح کرد، اما برای آن تعریف دقیق و روشنی ارائه نکرد. بعد از فرث زبان‌شناسانی همچون سینکلر (۱۹۹۱)، کروز (۱۹۸٦)، کوی (۱۹۹۸)، هلیدی (۱۹٦٦) و غیره برای این اصطلاح تعاریفی ارائه دادند که هر کدام محدوده‌ای را برای باهم‌آیی واژگانی در نظر می‌گرفت اما وحدت رویه‌ای در آن دیده نمی‌شد. برخی از زبان‌شناسان داخلی همچون افراشی(۱۳۷۹)، شهریاری (۱۳۷۸)، صفوی (۱۳۸۲)، ملانظر (۱۳٦۹) و رسام (۱۳۷۵) هم به این پدیده پرداخته‌اند. در این بخش برخی از این تعاریف عنوان می‌شود.

کوی (۱۹۹۸) تجمع دو یا چند واژه را که در دسته‌ای از ساخت‌های دستوری به کار می‌رود، باهم‌آیی واژگانی دانسته است. کروز (۱۹۸٦ :٤۰) باهم‌آیی را گروهی از واژه‌ها دانسته که معمولاً با هم به کار می‌روند و اجزای آن از لحاظ معنایی شفاف بوده و هر کدام سازه‌ای معنایی را تشکیل می‌دهند. وی همچنین معتقد است که باهم‌آیی به سادگی از اصطلاحات بازشناخته می‌شود، چون باهم‌آیی شفافیت معنایی دارد. همچنین، باهم‌آیی واژگانی دارای یک‌پارچگی معنایی[1] و انسجام است. کریستال (۲۰۰۳ :۸۸) باهم‌آیی را وقوع همیشگی عناصر

1. semantic integrity

واژگانی بر روی محور همنشینی دانسته است. کارتر (۱۹۹۸: ۳٤) باهم‌آیی را رفتار واژه‌ها در کنار واژه‌های دیگر می‌داند و می‌نویسد به همراه واژهٔ tea در زبان انگلیسی strong به کار می‌رود، ولی powerful به همراه آن به کار برده نمی‌شود.

دسته‌ای از زبانشناسان باهم‌آیی را وقوع هم‌زمان، منظم و بسامد بالای واژه‌ها دانسته‌اند. آنها معتقدند که میزان وقوع واژه‌ها در کنار یکدیگر را می‌توان به شکل کمی بیان کرد (هالیدی، ۱۹٦٦؛ سینکلر، ۱۹۹۱؛ هویی، ۲۰۰۵؛ استابز، ۲۰۰۲؛ پارتینگتون، ۲۰۰۷؛ مکانری و ویلسون، ۲۰۰۱؛ فلبوم، ۲۰۰۷). این زبان‌شناسان از رویکردهای پیکره‌ای پیروی می‌کنند و تحلیل‌های بسامدی و عددی را معیار باهم‌آیی می‌دانند.

در مورد باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی پژوهش‌هایی چند انجام گرفته که در این بخش به طور خلاصه به برخی از آنها اشاره می‌شود. ملانظر (۱۳٦۹) باهم‌آیی را در حوزهٔ ترجمه مورد مطالعه قرار داده است. وی نگاهی ساختاری به باهم‌آیی داشته و آن را برای دو زبان فارسی و انگلیسی مقایسه کرده است. شهریاری (۱۳۷٦) هم محدودیت‌های باهم‌آیی واژگانی در ترجمه را بررسی کرده است.

رسام (۱۳۷۵) دیدگاهی فرهنگ‌نگارانه به فرآیند باهم‌آیی داشته و بیشتر افعال را مورد بررسی قرار داده و سه دسته فعل را از یک‌دیگر مجزا کرده است: فعل ساده، مرکب و همکرد. وی میزان باهم‌آیی با هر کدام از این گونه افعال را بررسی کرده و نشان داده است که فعل ساده کمترین بسامد را دارد، همکرد در جایگاه دوم قرار می‌گیرد و در جایگاه آخر افعال مرکب قرار می‌گیرند.

افراشی (۱۳۷۹) از لحاظ ادبی و سبک‌شناسی به بحث باهم‌آیی واژگانی می‌نگرد. برای تحلیل داده‌های خود از یافته‌های یاکوبسون پیروی می‌کند و دو دستهٔ درون‌زبانی و برون‌زبانی را مطرح می‌کند. وی معتقد است که باهم‌آیی درون‌زبانی بر محور هم‌نشینی بر روی قطب مجاز قرار می‌گیرد، در حالی که باهم‌آیی برون‌زبانی بر محور جانشینی بر روی قطب استعاری جای می‌گیرد. پناهی (۱۳۷۹) نگاهی ساختی- معنایی به باهم‌آیی واژگانی دارد و به لحاظ درزمانی به این پدیده نگریسته و معتقد است این فرایند در گذر زمان دست‌خوش تغییر شده است.

میرعمادی و کربلایی صادق (۱۳۸۸) به بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم و منثور مولانا بر اساس رویکردهای نقش‌گرایی و از منظر آماری پرداخته و نشان می‌دهند که باهم‌آیی‌های صفتی و عطفی بیشترین فراوانی را دارا هستند. در حالی که در آثار مولانا بیشتر باهم‌آیی از نوع مفعولی بوده است. وی این موضوع را به تغییر در الگوهای باهم‌آیی ربط داده است. همچنین، مدرس خیابانی (۱۳۸٤) باهم‌آیی را از لحاظ آماری مورد بررسی قرار داده‌اند و عنوان کرده‌اند که سه معیار آماری، معنایی و نحوی–معنایی در شناخت باهم‌آیی از اهمیت خاصی برخوردار است.

زبان‌شناسان در حوزه شناختی نیز باهم‌آیی واژگانی را بررسی نموده‌اند و در این مورد، زبان‌شناسان روس بسیار فعال بوده‌اند. تلیا و همکاران (۱۹۹٤) از نظر شناختی باهم‌آیی واژگانی را در زبان روسی مطالعه کرده‌اند. آنها رویکردهای پیشین به باهم‌آیی واژگانی را نحو محور و به شیوۀ ترکیب عناصر واژگانی باهمآ محدود کرده‌اند. این رویکردها بخش‌هایی از معنا را که منشاء اصلی این ساختارها است نادیده گرفته و آن را حقیقتی فرازبان در نظر گرفته‌اند. برای مثال، رابطه معنایی بین اجزای ترکیب شده و دلالت ضمنی فرهنگی را نادیده گرفته‌اند.

از سوی دیگر، سندومیرسکایا و اپارینا (۱۹۹٦) ظهور حوزه‌هایی همچون عبارت شناسی و معناشناسی قالبی را تحول عظیمی دانسته‌اند و بر لزوم بررسی باهم‌آیی واژگانی در حوزه معناشناسی قالبی تاکید کرده‌اند. همچنین، آنها یکی از مهم‌ترین تحولات زبان‌شناسی شناختی را اعطای نقش زایشی به استعاره دانسته‌اند. در مورد باهم‌آیی نشان داده‌اند که معنای باهم‌آیی واژگانی از تعامل بین نحو و معناشناسی حاصل نشده است، بلکه منشاء آن را به رابطۀ بین معناشناسی و ساختار مفهومی نسبت داده‌اند. با انتخاب رویکرد معناشناسی قالبی آنها توانسته‌اند حجم وسیعی از داده‌های زبانی را به شکل معناداری طبقه‌بندی کنند؛ مرز باهم‌آیی را که مجزای از مرز واژگانی و مرز دستوری است تعریف کرده‌اند و ابزار مناسبی را برای انجام تحلیل‌های خود به کار گرفته‌اند.

آن‌چه در این پژوهش‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته است، پرداختن به انگیزۀ باهم‌آیی واژگانی و دانش پیش‌زمینه‌ای است. در این پژوهش قصد داریم با بهره‌گیری از معناشناسی قالبی انگیزۀ شناختی کنار هم قرار گرفتن اجزاء باهم‌آیی را بررسی کنیم.

۳- چهارچوب نظری

زبان‌شناسی شناختی با تمرکز بر تحلیل زبان‌های طبیعی در اواخر دهۀ هفتاد و اوایل دهۀ هشتاد در آثار لیکاف، لانگاکر، تالمی و دیگران ظاهر شد. در این حوزه، تحلیل‌های مفهومی و تجربی از مقولات زبانی از اهمیت بالایی برخوردار بوده است (جیرارتس و کویکنز، ۲۰۰۷). این رویکرد بیشتر به بررسی چگونگی تشکیل مقوله‌بندی در ذهن و روان‌شناسی گشتالتی پرداخته است (اوانز و گرین، ۲۰۰٦). با وجود اینکه هنوز زمان زیادی از تولد زبان‌شناسی شناختی نمی‌گذرد، اما این رویکرد به یکی از مهم‌ترین سنت‌های زبان‌شناسی تبدیل شده است و توانسته با حوزه‌های مختلف از جمله روان‌شناسی، عصب‌شناسی، هوش‌مصنوعی، فلسفه و نقد ادبی ارتباط برقرار کند (راسخ‌مهند، ۱۳۹۰ :٦).

یکی از نظریه‌هایی که در حوزۀ شناختی پدید آمد، نظریۀ معناشناسی قالبی است که با در اختیار داشتن دانش **دایرةالمعارفی** و تجربیات شخصی زبانمندان، به توصیف معنایی واژه‌ها می‌پردازد. رویکرد معناشناسی قالبی را چارلز فیلمور (۱۹۷۵، ۱۹۷۷a، ۱۹۸۲، ۱۹۸۵) مطرح کرده است. هدف اولیۀ این رویکرد، آشکار ساختن ساختار دانش واژگانی انسان‌ها بوده است (اوانز و گرین، ۲۰۰٦ :۲۲۲). همچنین، فیلمور (۲۰۰٦) معناشناسی قالبی را رویکردی برای توصیف معنایی اجزاء زبانی (واژه‌ها، عبارت‌های واژگانی، و ساختارهای دستوری خاص) می-داند و برای تعریف این اجزاء از ساختارهای مفهومی بهره برده است. این ساختارهای مفهومی که قالب نامیده می‌شوند، برای اجزاء زبانی نقش طرحواره‌های موقعیتی را بازی می‌کنند و با واژه‌های محتوایی بیان شوند.

قالب را بدنارک (۲۰۰۵) ساختاری ذهنی قلمداد کرده که بازتاب دهندۀ مشخصه‌های جهان بیرونی است. وی، همچنین، معتقد است که قالب‌ها به روان‌شناسی و فلسفه ربط دارند. فیلمور (۱۹۸۲ :۱۱۱) می‌نویسد که "قالب نظامی مفهومی و به‌هم‌پیوسته است که برای درک هر جزء از آن لازم است به ساختار کل آن دسترسی داشته باشید. هر گاه در متن یا مکالمه یکی از این اجزاء ظاهر شود، آنگاه کل نظام به طور خودکار در ذهن برانگیخته می‌شود". یکی از مشهورترین مثال‌هایی که فیلمور مطرح کرده "رویداد بازرگانی[1]" است که هر واژه یا عبارت اصطلاحی را با توصیف ظرفیت فعلی به هم ربط می‌دهند.

1. Commercial Event

فیلمور (1977a :۷۲–۷۳) خاطر نشان می‌کند که اگر شرکت‌کنندگان در این رویداد خریدار و فروشنده باشند، آنگاه خریدار پول می‌دهد و کالا را می‌برد و فروشنده پول را می‌برد و کالا را می‌دهد. برای تکمیل توصیف این رویداد باید اجزاء دیگری همچون کالا و پول را به این فهرست افزود. اگر "رویداد بازرگانی" را نمونهٔ اعلی در نظر بگیریم، آنگاه در هر کدام از جملاتی که در این قالب قرار می‌گیرد فقط یکی از مشخصات یا بخش‌های این رویداد برجسته می‌شود و بقیه در پس‌زمینه قرار گرفته‌اند. اگر *خریدار* برجسته شود، فعل buy ساخته می‌شود، و اگر *فروشنده* در نظرگاه قرار گیرد آنگاه sell ساخته می‌شود. اگر *کالا* و *پول* در نظرگاه قرار گیرند آنگاه cost ساخته می‌شود؛ اگر خریدار و پول یا خریدار و فروشنده در نظرگاه آورده شود، آنگاه فعل pay ساخته می‌شود و در نهایت اگر خریدار و پول در نظرگاه قرار گیرند، فعل spend ساخته می‌شود. برای مشخص نمودن جایگاه هر کدام از واژه‌ها در رویداد بازرگانی لازم است به جدولی که فیلمور و آتکینز (۱۹۹۲) ارائه داده‌اند اشاره شود.

جدول ۱. ظرفیت معنایی و نحوی افعال در قالب بازرگانی

	خریدار	فروشنده	کالا	پول
BUY	Subj	(from)	D-Obj	(for)
SELL	(to)	Subj	D-Obj	(for)
CHARGE	(I-Obj)	Subj	(for)	D-Obj
SPEND	Subj	NULL	For/on	D-Obj
PAY	Subj	[I-Obj]	[for]	D-Obj
PAY	Subj	(to)	For	D-Obj
COST	(I-Obj)	NULL	Subj	D-Obj

نکته. این جدول مستقیماً از فیلمور و آتکینز (۱۹۹۲ :۷۹) نقل می‌شود.

بنابراین، فیلمور (1977b, c) دیدگاهی واژگانی نسبت به مفهوم "رویداد بازرگانی" دارد؛ چون علاوه بر مفهوم حالت، مفاهیم "صحنه" (فیلمور، 1977b) و "چشم‌انداز" (فیلمور، 1977c) را به اصطلاحات رویکرد خود می‌افزاید.

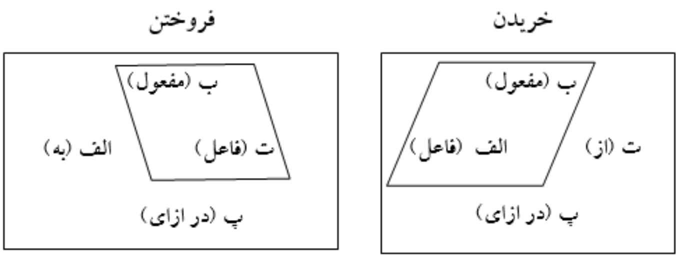
ب (کالاها)

ت (فروشنده) الف (خریدار)

پ (پول)

شکل ۱. قالب "خریدن" که برای زبان فارسی از فیلمور (1977c) اقتباس شده است

شکل (۲) دیدگاهی کلی‌تر به [رویداد بازرگانی] دارد، رویدادی که فعل‌های دیگری همچون *فروختن، پرداخت کردن و ارزیدن* را نیز در بر می‌گیرد که متاسفانه در فارسی توجه چندانی به آن نشده است. فعل "خریدن" رویداد بازرگانی را از دید خریدار مطرح می‌کند، در حالی که فعل "فروختن" رویداد بازرگانی را از دید فروشنده مطرح می‌کند.



شکل ۲. قالب [رویداد بازرگانی] با در نظر گرفتن چشم‌اندازهایی که فعل‌های *خریدن و فرختن* را تحت تاثیر قرار می‌دهند

مورد دیگر به تفاوت بین دو واژه LAND و GROUND در زبان انگلیسی بازمی‌گردد. نکته اینکه LAND سطح خشک زمین است که می‌توان آن را از SEA بازشناخت. در حالی که GROUND سطح خشک زمین را از AIR مجزا کرده است. بنابراین، هرچند در زبان انگلیسی land و ground به یک واقعیت واحد اشاره دارند، اما تفاوت آنها به شیوۀ قرار گرفتن در قالب بزرگ‌تر بازمی‌گردد. بنابراین در توصیف پرنده‌ای که در مثال‌های زیر از آن یاد شده است:

(2) a. The bird spends its life on the land.
b. The bird spends its life on the ground.

از طریق تشخیص تفاوت‌های قالبی می‌توان به این نکته دست یافت که مثال (2a) پرنده‌ای را توصیف می‌کند که زندگی خود را در سطح دریا و رودخانه سپری نمی‌کند؛ در حالی که مثال (2b) پرنده‌ای را توصیف می‌کند که نمی‌تواند پرواز کند (Fillmore, 1982: 121). در زبان فارسی تمایزی بین *زمین* و *خشکی* وجود دارد. در حالی که *زمین* سطح خشک کره زمین است و از *هوا* متمایز است؛ *خشکی* به سطح خشک کره زمین اشاره می‌کند و از *دریا* تمایز داده می‌شود. بنابراین، مثال پرنده در مورد نمونه‌های فارسی نیز درست است، چرا که پرنده‌ای که "تمام عمرش را در خشکی می‌گذراند" پرنده‌ای است که در دریاها و رودخانه‌ها زندگی نمی‌کند، و پرنده‌ای که "تمام عمرش را بر روی زمین می‌گذراند" پرنده‌ای است که نمی‌تواند

پرواز کند. نتیجه کار فیلمور در قالب‌نت زبان انگلیسی به آدرس framenet.icsi.berkeley.edu قابل دسترسی است. قالب‌نت زبان فارسی نیز به آدرس http://www.framenet.ir مشاهده شده است که البته در مراحل ابتدایی است و با مشکلات بسیاری رو به رو است. قالب‌نت با نام‌هایی دیگر هم خوانده شده است. برای نمونه، نایب‌لویی و همکاران (۱۳۹٤) آن را شبکه معنایی قالب بنیاد نامیده‌اند. همچنین، موسوی و همکاران (۱۳۹٤) به بررسی واژۀ "دیدن" بر اساس معناشناسی قالبی پرداخته‌اند و واژه‌های مترادف با واژۀ "دیدن" را با هم مقایسه کرده‌اند.

فیلمور در مقالات خود بارها تکرار کرده است که معناشناسی قالبی بعنوان یک اصطلاح فراگیر شامل تمامی مفاهیم مشابه خود است که از آن جمله می‌توان به "قالب" (مینسکی، ۱۹۷۵؛ وینوگارد، ۱۹۷۵؛ چارنیاک، ۱۹۷۵)، "طرحواره" (بارتلت، ۱۹۳۲؛ روملهارت، ۱۹۷۵) "چارچوب[1]" (شانک و آبلسون، ۱۹۷۷)، "الگوی جهانی[2]" (دوبوگراند و درسلر، ۱۹۸۱)، "متن نما[3]" (ویلکس، ۱۹۸۰)، "مدل شناختی" (لیکاف، ۱۹۸۳)، "گشتالت تجربی" (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰)، "پایه (در مقایسه با نما)" (لانگاکر، ۱۹۸٤)، "صحنه" (فیلمور، ۱۹۷۷a, b)، "صحنه سازی[4]" و "داربست اندیشگانی[5]" (اوسوبل، ۱۹٦۸) اشاره کرد. این اصطلاح‌ها انواع بسیاری دارند و حتی برخی از پژوهشگران از چند اصطلاح استفاده می‌کنند و از لحاظ ثابت یا پویا بودن و شیوه استدلال بین آنها تمایز قائل می‌شوند.

٤- نوع داده‌ها و روش پژوهش

برای انجام پژوهش حاضر بر اساس معناشناسی قالبی، از پیکره‌ای با بیش از ۲۰۰۰ جمله نمونه استفاده شده است. بیشتر داده‌های مربوط به "دست" از فرهنگ سخن و پایگاه دادگان زبان فارسی به آدرس pldb.ihcs.ac.ir استخراج شده‌اند. از بین واژه‌هایی همچون *دست*، *چشم*، *گوش* و غیره در قالب عضو-بدن، واژۀ "*دست*" انتخاب شده، زیرا نسبت به دیگر واحدهای واژگانی از تنوع ترکیبی بیشتری برخوردار است. برای بررسی باهم‌آیی با واژۀ

1. script
2. Global pattern
3. pseudo-text
4. scenario
5. ideational scaffolding

"دست" دو نوع داده مورد بررسی قرار گرفته است: باهم‌آیی اسمی و فعلی. در باهم‌آیی اسمی ارتباط واژۀ "دست" با اسامی دیگر مورد بررسی قرار گرفته و در باهم‌آیی فعلی کنار هم قرار گرفتن "دست" و افعال بررسی می‌شود.

روشی که برای انجام این پژوهش انتخاب شده روشی تحلیلی بوده و بر پایۀ معناشناسی قالبی انجام می‌گیرد. در این روش، برای واژۀ "دست" گروهی از واژه‌های باهم‌آ در نظر گرفته شده و با ترادف‌های نزدیک آنها مقایسه شده‌اند تا تناسب قالبی عضو پایه، باهم‌آ و کل ترکیب با هم مقایسه شوند. برای بررسی باهم‌آیی اسمی، قالب عضو-بدن می‌بایست با قالبی که واژۀ باهم‌آ در آن قرار گرفته تناسب قالبی داشته باشد یا هر دو سازندۀ قالب کل ترکیب باشند. در باهم‌آیی فعلی عضو-بدن یعنی دست باید به شکل مجازی یا حقیقی توانایی تاثیرگذاری بر فعل را از طریق عناصر قالبی داشته باشد. تاثیر مفاهیم فرهنگی بر باهم‌آیی واژگانی نیز بررسی می‌شود.

۵- باهم‌آیی با واژه "دست" در قالب عضو-بدن

واژۀ "دست" در قالب عضو-بدن قرار می‌گیرد. قالب عضو-بدن خود به دو زیرقالب[1] تقسیم می‌شود: عضو-بدن-پیدا و عضو-بدن-پنهان. واحدهای واژگانی‌ای که در معرض دید هستند همچون دست، گوش، چشم، زبان و غیره نمونه‌هایی از عضو-بدن-پیدا و واژه‌هایی که در معرض دید نیستند همانند قلب، کلیه، مغز و غیره مواردی از عضو-بدن-پنهان می‌باشند. در این مقاله انگیزۀ باهم‌آیی با واژه "دست" در قالب عضو-بدن مورد بررسی قرار می‌گیرد و در برخی موارد با دیگر اعضای بدن مقایسه می‌شوند.

جدول ۲. جدول مختصر باهم‌آیی فعلی و اسمی

باهم‌آیی فعلی				باهم‌آیی اسمی			
۱		دست	از پا خطا کردن	۲۱		دست	پیش
۲		دست	برداشتن	۲۲	پیش	دستی	
۳	از	دست	رفتن	۲۳	تنگ	دست	
٤		دست	از چیزی شستن	۲٤	چپ	دست	

1. Subframe

باهم‌آیی فعلی				باهم‌آیی اسمی			
۵		دست	فروختن (فروش)	۲۵		دست	چپ
٦	از چیزی	دست	کشیدن	۲٦		دست	چپی
۷	کسی را	دست	انداختن	۲۷		دست	بالا
۸	به چیزی	دست	زدن	۲۸	بالا	دست	
۹	به کسی	دست	دادن	۲۹		دست	دراز(ی)
۱۰	در چیزی	دست	داشتن	۳۰		دست	شیطان
۱۱		دست	کسی کوتاه شدن	۳۱		دست	غیب
۱۲		دست	کسی را خواندن	۳۲		دست	بی‌نمک
۱۳		دست	کسی شکستن	۳۳		دست	به دست
۱٤		دست	کسی را رد کردن	۳٤		دست	آخر
۱۵		دست	کسی را رو کردن	۳۵		دست	و پنجه
۱٦		دست	پیدا کردن	۳٦		دست	پُر
۱۷		دست	نگه داشتن	۳۷		دست	به سر
۱۸		دست	کسی را گرفتن	۳۸		دست	روزگار
۱۹		دست	بردن/ برد	۳۹		دست	پلید
۲۰	فرصت	دست	دادن	٤۰		دست	به سینه

جدول (۲) نمونه‌هایی از باهم‌آیی با واژهٔ "دست" را نشان می‌دهد. دو نوع باهم‌آیی مشخص شده است: فعلی و اسمی. فیلمور معتقد است که تبیین باهم‌آیی فعلی از طریق توصیف ظرفیت فعلی افعال ممکن می‌شود، حال آنکه شرح باهم‌آیی اسمی از طریق مقایسه بین‌قالبی فراهم می‌شود. به عنوان مثال، در باهم‌آیی فعلی به جای واژهٔ "دست" از دیگر اعضای بدن همانند چشم، *گوش* یا *پا* استفاده شود. همان‌طور که مشاهده می‌شود بسیاری از ترکیب‌ها غیرممکن می‌شوند. برای نمونه، "*از چیزی چشم/پا/گوش کشیدن" دارای باهم‌آیی واژگانی نیستند.

برخی از افعال سبک همانند *زدن* و *خوردن* قابلیت به‌کارگیری با تمامی اعضای بدن را دارند. برای نمونه، "دست زدن/خوردن،" "چشم زدن/خوردن،" "پا زدن/خوردن،" "*گوش

زدن/خوردن" و "به گوش خوردن" ترکیب‌هایی از این دست هستند. "دست زدن" دارای چندمعنایی است و در دو قالب ادراکی–لمسی و تفریح قرار می‌گیرد و انگیزهٔ خود را از نقش عضو–بدن (دست) در عمل لمس کردن یا در تولید صدا برای تفریح می‌گیرد. واژهٔ "خوردن" به معنای اصابت کردن فعلی لحظه‌ای است و معنای لحظه‌ای و غیرارادی بودن عمل را به ترکیب مذکور می‌افزاید. عضو– بدن (چشم) قابلیت اصابت کردن به چیزی را ندارد، ولی در فرهنگ ما مفهومی وجود دارد که در آن ممکن است چیزی از چشم به سمت شخص مورد نظر حرکت کند و به او اصابت کند و باعث صدمه زدن به وی شود. شخصی که آن چیز از چشمش حرکت می‌کند چشم می‌زند و شخصی که آن چیز به او اصابت کرده است چشم می-خورد. از این رو، ترکیب مورد نظر ترکیبی فرهنگی و استعاری است ،چون این مفهوم در فرهنگ ما تعریف شده و استعارهٔ "چشم جسم محرک است" در جریان است. واژهٔ "گوش" همراه "خوردن" تنها زمانی به کار می‌رود که استعارهٔ "کلمه جسم است" در جریان باشد تا از این طریق واژه‌ها بتوانند به عضو–بدن اصابت کرده و عبارت "به گوش کسی خوردن" را بسازند.

به همراه فعل‌های *گذاشتن، برداشتن* و *کشیدن* در قالب حرکت ترکیب‌های *دست گذاشتن، دست برداشتن* و *دست کشیدن* ساخته می‌شوند که اولی یکی از شیوه‌های انتخاب کردن یعنی گذاشتن دست بر روی گزینه است، دومی و سومی عکس این عمل یعنی برداشتن دست از روی گزینه مورد نظر را تداعی می‌کنند. "دست گذاشتن" در قالب انتخاب قرار می‌گیرد و در مواردی ممکن است در ترکیب‌هایی همچون "دست روی نقطه ضعف کسی گذاشتن" یا "دست روی دست گذاشتن" به کار رود. شخصی که دست روی نقطه ضعف کسی گذاشته در حقیقت آن را برای مقابله با وی انتخاب کرده و کسی که دست روی دست گذاشته شخصی است که از انتخاب سرباز زده است. همچنین، وقتی "دست کسی در حنا گذاشته می‌شود" یا "دست کسی در پوست گردو گذاشته می‌شود" در حقیقت دستان آن‌ها را محدود کرده‌اند تا از انجام انتخاب و کار بازمانند. "دست برداشتن" و "دست کشیدن" به حالت مجاز در قالب توقف–فرآیند قرار می‌گیرند که توقف در فرآیند انتخاب‌گری است؛ به این معنا که این دو فعل با قالب انتخاب نیز روابط قالب–به–قالب دارند. در ترکیب "دست از سر کسی برداشتن" درخواست از شخص انتخابگر برای توقف آزار و اذیت است و "دست از کار کشیدن" به

معنای توقف فرآیند است. فعل دیگری که در قالب توقف–فرآیند قرار دارد و با قالب تلاش–برای–انگیزش یک گزینه روابط قالب–به–قالب دارد "دست کسی را رد کردن" می‌باشد که در آن به صورت مجازی *دست* شخصی چیزی را پیشنهاد می‌کند و انتخابگر آن را رد می‌کند. عبارت "دست دست کردن" هم اشاره به بردن دست به سمت گزینه مورد نظر، عقب آوردن دست و تکرار مجدد همین عمل اشاره دارد که بیانگر شک و دیرهنگامی عمل انتخاب است. برخی از این افعال، همراه "چشم" هم به کار می‌روند و ترکیب‌های "چشم گذاشتن" در قالب بازی و "چشم برداشتن" در قالب ادراکی–دیداری را می‌سازند. گویی در ترکیب اول شخص چشمان خود را در جایی خاص می‌گذارد (قرار می‌دهد) و از آن‌ها استفاده نمی‌کند تا عده‌ای خود را به مخفیگاه برسانند. در ترکیب دوم، شخص گویی چشمان خود را که روی چیزی قرار داده بود، اکنون از روی آن چیز برمی‌دارد و دیگر به آن نگاه نمی‌کند.

گاهی واژهٔ "دست" با فعل "نگه داشتن/نگاه داشتن" در قالب توقف–فرآیند ترکیب "دست نگه داشتن" در قالب توقف–فرآیند را می‌سازد. این ترکیب که در حالت مجازی به کار رفته نشان می‌دهد که دست به عنوان عضوی از بدن عامل انجام کارها می‌باشد. نگه/نگاه داشتن دست یعنی شخصی دستش را از انجام کاری نگاه دارد تا کاری نکنند. به نظر می‌رسد که ترکیب‌های "؟؟؟چشم نگه داشتن" و "؟؟؟گوش نگه داشتن" و "*پا نگه داشتن" در زبان فارسی به کار نمی‌روند چون کارکرد این ترکیب‌ها را عبارت‌های "چشم‌پوشیدن" و "گوش نکردن" و "نرفتن" انجام می‌دهند[1].

فعل‌های *دادن* و *گرفتن* در قالب مبادله قرار می‌گیرند و به همراه واژهٔ "دست" ترکیب‌های "دست دادن" در قالب‌های احوالپرسی و اقبال و "دست گرفتن" در قالب روابط–اجتماعی و کمک را می‌سازد. عمل بردن دست به سمت شخص دیگر و تکان دادن دست وی را به "دست دادن" تعبیر کرده‌اند که در قالب احوالپرسی قرار می‌گیرد و انگیزهٔ خود را از این عمل اجتماعی کسب کرده است. فعل "دست دادن" در قالب اقبال نیز در حالت استعاری "اقبال انسان است" گویی با شخصی که بخت با وی یار بوده احوالپرسی کرده و به وی دست داده است. فرصت در عبارت "فرصتی دست داده است" نیز به شخص مورد نظر دست داده و وی

۱. اینکه ترکیبی در زبان فارسی به کار نمی‌رود به این معنا نیست که در زبانهای دیگر هم همین‌طور است به طوری که در زبان انگلیسی "پا را بر آتش نگاه داشتن" (Hold your feet on fire) به معنای پافشاری کردن به کار می‌رود.

می‌تواند از آن بهره ببرد. ترکیب‌های "*چشم دادن/گرفتن" کاربرد ندارند ولی "گوش دادن/گرفتن" هر دو در قالب ادراکی–فعال–شنیداری قرار می‌گیرند به این معنا که شنیدن نیازمند ادراک‌گری[1] است که تلاش کند تا چیزی را بشنود.

فعل‌های "کوتاه شدن" به همراه "دست" به کار می‌رود و ترکیب "کوتاه شدن دست" را در قالب توقف–فرآیند و مردن می‌سازند. در حالت مجاز و در قالب توقف–فرآیند، وقتی شخصی دستانش از رسیدن به چیزی کوتاه می‌شود، توانایی دست درازی کردن یا دست‌یازی کردن به چیزی را که از آن او نیست نخواهد داشت. قالب توقف–فرآیند در مورد "کوتاه شدن دست" با قالب تجاوز رابطه قالب به قالب دارد، چنان‌چه فرآیند توقف دست شخص از تجاوزگری معنا می‌دهد. از سوی دیگر، افعال "دست‌درازی کردن" و "دست‌یازی کردن" در حالت مجازی در قالب تجاوز قرار می‌گیرد به طوری که دراز کردن دست و بردن آن به جایی و اموالی که از آن ما نیست تجاوزگری محسوب می‌شود. قالب تجاوز با قالب سرقت روابط قالب–به–قالب دارد به طوری که گاهی دست درازی کردن به اموال دیگران و دست‌بردن به آنها یا دست‌برد زدن به آن‌ها نوعی تجاوز و سرقت محسوب می‌شود. در قالب مردن، شخصی که دستش از دنیا کوتاه شده، توانایی استفاده از آنها در این دنیا نیز برایش به پایان رسیده است. به این ترتیب، "دست" در قالب عضو–بدن به صورت مجازی در کنار افعال "کوتاه شدن،" "دراز شدن" و "یازیدن" در قالب تغییر–اندازه قرار می‌گیرد. ترکیب‌های "*چشم کسی را کوتاه کردن" و "*گوش کسی را کوتاه کردن" به کار نمی‌روند، ولی "پای کسی را کوتاه کردن/بریدن" به کار می‌رود و معنای آن کوتاه کردن پای شخص است تا مانع از رفتن وی به جایی خاص شود.

واژه "دست" می‌تواند به همراه فعل‌های *آمدن* و *رفتن* در قالب حرکت و فعل *پیدا کردن* و *یافتن* در قالب شناخت به کار رود. در حالت استعاری "دست ظرف است" ممکن است چیزی به (درون) دست بیاید و یا از (درون) دست برود. برای نمونه، فرصت علاوه بر دست دادن به شخص ممکن است به (درون) دست بیاید و یا برود. از سوی دیگر، دست ممکن است در حالت مجازی چیزی را جستجو کرده و آن را پیدا کند یا بیابد. برای نمونه، دست ممکن است فرصتی پیدا کند یا بیابد و از آن برای رسیدن به هدفش بهره ببرد.

---

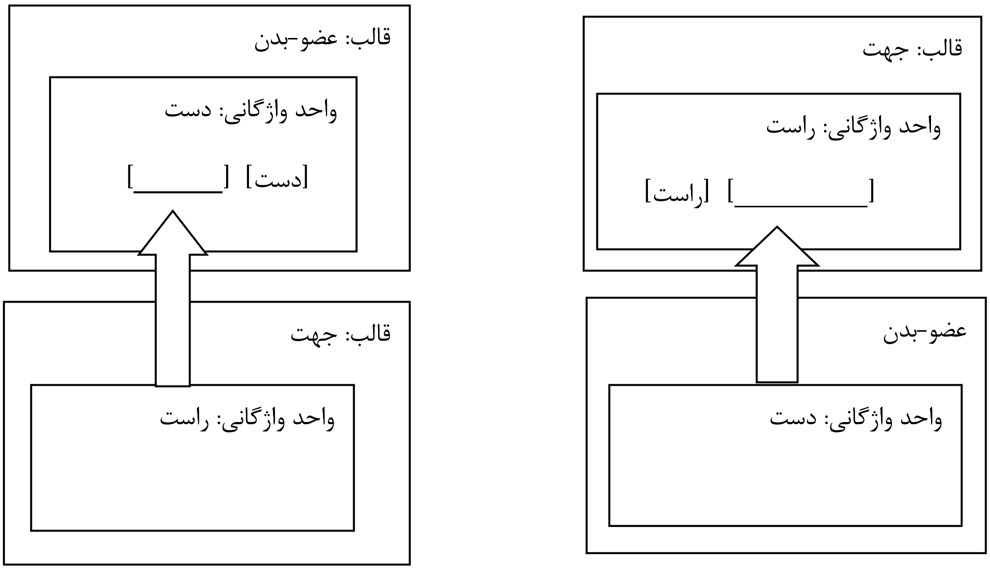
1. Perceiver

از دیگر ترکیب‌های فعلی می‌توان به "در چیزی دست داشتن" اشاره کرد که در آن "دست" در قالب عضو–بدن با فعل "داشتن[۱]" در قالب موجودیت ترکیب می‌شود و به صورت مجازی دستان شخص را تداعی می‌کند که در انجام کاری حضور داشته و مشارکت کرده‌اند. مورد دیگر، عبارت "دست کسی را باز کردن" یا "دست کسی را رو کردن" است که در آن شخص رازی را در دستان خود مخفی کرده و دیگری ممکن است دستش را باز کند تا دیده شود و یا دستش را که در میان دستان دیگر گم شده رو کند. همچنین، در عبارت "دست و پای ندارد" یا "دست و پای خود را گم کرد" به شخصی اشاره می‌کند که گویی پایی برای راه رفتن و دستی برای انجام فعالیت ندارد و یا اینکه آنها را گم کرده و بنابراین نمی‌تواند از آنها استفاده کند. گاهی اوقات شخص دیگری باعث نداشتن دست می‌شود زیرا "دست بسته شده است" و نمی‌تواند از آنها بهره ببرد. در مقایسه با "دست کسی را بستن" عبارت "دست کسی را باز گذاشتن" نیز برای آزاد گذاشتن "دست" انتخابگر برای انجام فعالیت به کار می‌رود.

گاهی واژۀ "دست" به همراه فعل "درد کردن" به صورت دعایی به کار می‌رود. در عبارت "دستت درد نکند" شخص در حالت مجازی و در قالب سپاسگزاری برای دیگری دعا می‌کند که دستش (مجاز از بدنش) درد نکند. عبارت "دست مریزاد" هم عبارتی دعایی است که در آن "دست" به همراه فعل "مریزاد" به معنای "دچار لرزش و کاستی نباشد" به کار می‌رود. این فعل دعایی، همانند "دستت درد نکند" در قالب سپاسگزاری قرار گرفته است. در این حالت شخصی برای سپاسگزاری از مخاطب خود دعا می‌کند که دستانش درد نکند یا دچار لرزش و کاستی نشود، زیرا با استفاده از آنها برایش کاری انجام داده است.

در حالت اسمی واژۀ "دست" در قالب عضو–بدن ممکن است با واژه‌هایی در قالب جهت ترکیب شود. قالب جهت خود به دو زیرقالب جهت–افقی و جهت–عمودی تقسیم می‌شود. "دست چپ/راست" در قالب دست و جهت تعریف می‌شود و انگیزۀ ساخت ترکیب مورد اول برای مشخص نمودن جهت "دست" است. همچنین، ویژگی اشاره‌ای انگشت دست باعث می‌شود "دست" انگیزۀ ترکیب با جهت را داشته باشد و در قالب جهت به کار رود.

۱. "داشتن" فعلی چند معنا است و ممکن است در برخی بافت‌ها در قالب مالکیت نیز به کار رود؛ اما در این ترکیب در قالب موجودیت به کار رفته است. برای نمونه، فعل "داشتن" در جملۀ "آیا چنین رشته‌ای در دانشگاه داریم؟" در قالب موجودیت قرار گرفته است.



(ب) (الف)

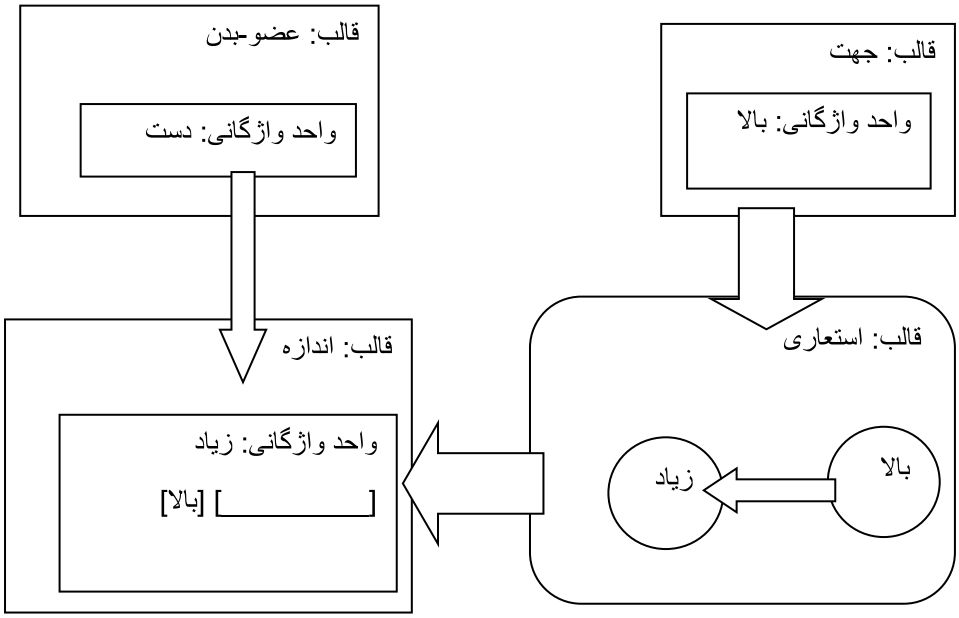
شکل ۳. باهم‌آیی واژهٔ دست در قالب عضو-بدن با راست در قالب جهت

جملهٔ "دست راست علی آسیب دید" که نمونه‌ای برای شکل (۳ب) است مشخص می‌نماید که کدامیک از دستان علی آسیب دیده است: راست یا چپ. انگیزه‌ای که این دو را به هم پیوند می‌زند تعیین دقیق جای آسیب دیدگی است. در شکل (۳الف) "دست راست" واژه-های "دست" و "راست" در قالب جهت به هم پیوند خورده‌اند. انگیزه‌ای که این دو را به هم پیوند زده بر نقش اشاره‌ای دست استوار است؛ "دست راست" یعنی جهتی که دست راست نشان می‌دهد.

واژهٔ "دست" ممکن است با واژه‌های "راست/چپ" ترکیب شود و ترکیب "راست/چپ دست" در قالب ویژگی-بدن به دست آید. انگیزه‌ای که این دو را به هم پیوند زده جهت دستی است که از توانایی زیادی برخوردار است. این توانایی بیشتر به نیمکره‌های مغز وابسته است که به دست سمت راست یا چپ قدرت داده است. واژهٔ "دست" در ترکیب با واژه‌هایی از قالب جهت ممکن است ترکیبی در قالب سیاست بسازد. انگیزه‌ای که ترکیب‌های "دست راستی/چپی" را می‌سازد به ویژگی‌هایی که احزاب سیاسی در گذشته داشته‌اند بازمی‌گردد ولی امروزه لازم است دانشی در مورد احزاب سیاسی داشته باشیم تا مفهوم این ترکیب‌ها را درک

کنیم. همچنین، ترکیب "دست راست" مثلا در جملۀ "رضا دست راست علی است" در قالب روابط-اجتماعی قرار می‌گیرد که ترکیبی از استعاره و مجاز است. استعارۀ "انسان دست است" و مجاز "دست انسان بخشی از بدن انسان است" در جریان است. واژۀ "دست" همراه واژه‌هایی برگرفته از قالب جهت-اصلی همانند "*دست شرق/غرب/شمال/جنوب" به کار نمی‌رود. ترکیب‌های "چشم چپ/راست" مشخص کنندۀ هر کدام از چشم‌هاست؛ همین حالت در مورد واژۀ "گوش" نیز صحیح است. با اینکه اعضای دو بخشی بدن همراه جهات به کار می‌روند، اعضای بدن یک‌پارچه همراه جهات به کار نمی‌روند و نمی‌شود ترکیب‌های "*بینی/زبان راست/چپ" را ساخت.

واژۀ "دست" با جهات عمودی همچون *بالا، پایین، فرا، فرو* باهم‌آیی واژگانی دارد. ترکیب "دست بالا" دارای انگیزۀ استعاری "بالا زیاد است" می‌باشد، در مقابل "؟؟؟دست زیاد" تقریباً به کار نمی‌رود. از سوی دیگر، "؟؟؟دست پایین" به ندرت به کار می‌رود، چون در حالت عادی ترکیب "دست کم" به کار دارد. ترکیب‌هایی که به صورت "دست ____" ساخته می‌شوند در قالب اندازه قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، ترکیب "بالا/پایین دست" در قالب مکان قرار دارد، به طوری که گویی "دست" حدفاصل بین این دو مکان در نظر گرفته شده است. همچنین، "*دست فرو/فرا" کاربرد ندارد، ولی "فرا/فرو دست" کاربرد دارد و استعارۀ "فقیر پایین است" در جریان است تا به این ترکیب انگیزۀ باهم‌آیی ببخشد. با این وجود، ترکیب‌های "*پست/بلند دست" و "*دست پست" به کار نمی‌روند و فقط "دست بلند" برای توصیف طول فیزیکی "دست" کاربرد دارد. دیگر اعضای بدن با قالب جهت-عمودی به ندرت باهم‌آیی واژگانی دارند. برای نمونه، ترکیب‌های "*چشم بالا/پایین"، "*بالا/پایین چشم"، "*بینی بالا/پایین"، "*بالا /پایین بینی" به واسطۀ شکل این عضو-بدن امکان پذیر نیست. به همراه واژۀ "گوش" به معنای "کنج" معانی "گوش بالا/پایین" در قالب ورزش به کار می‌رود؛ در مقابل "*بالا/پایین گوش" به کار نمی‌رود. گاهی اوقات با افزودن واژۀ "سر"، ترکیب "بینی سر بالا/پایین" ساخته می‌شود.



شکل ٤. انگیزهٔ باهم‌آیی واژهٔ "دست" و "بالا" و ساخت "دست بالا" در قالب اندازه

شکل فیزیکی عضو–بدن "دست" امکان ساخت ترکیب‌هایی همچون "دست به عضو–بدن" را می‌دهد. ترکیب "دست به دست" یعنی وارد شدن چیزی از دست یک شخص به شخص دیگر؛ "دست به سر" حالتی است که احتمالاً پس از سرگردانی به شخص دست می‌دهد؛ "دست به سینه" حالت احترامی را مشخص می‌کند که شخص دست‌هایش را بر روی سینه نگاه می‌دارد؛ "دست به کمر" یعنی گذاشتن دست روی کمر و انجام ندادن هیچ عملی.

ترکیب "دست" با قالب اعداد–ترتیبی هم به کار میرود. "دست‌اول" ممکن است در قالب کالا تعریف شود یا در قالب ورزش ترجمه‌ای برای واژهٔ "set" در زبان انگلیسی باشد. "دست‌دوم" هم همین وضع را دارد و به کالایی گفته می‌شود که یک‌بار قبلاً مصرف شده و اکنون شخص دیگری از آن استفاده می‌کند. به همین ترتیب "دست سوم" و "دست چهارم" قابل تعریف هستند. "دست چندم" زمانی بیان می‌شود که ندانیم کالایی چند بار مورد استفادهٔ اشخاص مختلف قرار گرفته است. اما "دست آخر" در قالب نتیجه قرار می‌گیرد و مشخص می‌کند که شخص در پایان کار به چه چیز دست یافته و دست‌آوردش چه بوده است.

در قالب اندازه واژه‌های *گشاد*، *تنگ*، *باریک*، *پهن*، *دراز*، *کوتاه* و غیره قابل تعریف هستند. ترکیب "تنگ دست" و "دست تنگ" در قالب ثروتمندی قرار می‌گیرد که در این مورد دست

شخص آنقدر تنگ است که دارایی و پولی در آن ذخیره نمی‌شود. عکس این ترکیب "گشاد/گشاده دست/دستی" برای توصیف شخصی است که دستانش گشاد است و دیگران می‌توانند از آن بهره‌ای برگیرند. ترکیب "*دست گشاد" تقریباً کاربرد ندارد. با استفاده از "دست باریک/دراز/کوتاه" می‌شود ویژگی فیزیکی دست را توصیف کرد. همراه دیگر اعضای بدن "چشم تنگ/گشاد/باریک/پهن" ویژگی‌های فیزیکی "چشم" را می‌توان توصیف کرد.

در قالب سرشار واژه‌هایی همچون *پر، سرشار، لبریز و آکنده* قرار دارند. واژهٔ "پر" در ترکیب "دست ___" به کار می‌رود اما واژه‌های مترادف آن به کار نمی‌روند. به نظر می‌رسد "دست پر" معنایش کامل است ولی "*دست سرشار/آکنده/لبزیر" نیازمند عنصری قالبی می‌باشد که با قالب سرشار روابط قالب به قالب دارد. در قالب سرشار، "دست" از طریق استعاری نوعی ظرف در نظر گرفته شده و جای عنصر قالبی *ظرف* را پر کرده است. در این قالب اگر عنصر قالبی *محتوا* ذکر نشود، آنگاه *ظرف* به همراه دست به کار می‌رود، اما اگر محتوا ذکر شود همگی واژه‌های گفته شده ممکن است به کار روند. گاهی اوقات ممکن است سبک بر کاربرد باهم‌آیی تاثیر بگذارد؛ برای مثال در حالی که "دستی پر از گندم" صحیح است ولی سبک کاربرد دیگر واژه‌ها را عجیب جلوه می‌دهد. به عکس "دستی سرشار/آکنده/لبریز از محبت" کاربرد "پر" را در سبک ادبی عجیب جلوه می‌دهد.

ترکیب "دست" با بن ماضی و مضارع امکان‌پذیر است. "دست‌بند" در قالب اقدامات–امنیتی وسیله‌ای است که با آن دست مجرم بسته می‌شود و در قالب جواهرات کالایی زینتی است که به دست بسته می‌شود. "چشم‌بند" هم وسیله‌ای است که در قالب اقدامات–امنیتی با آن چشم بسته می‌شود، ولی چون جواهری وجود ندارد که به چشم بسته شود در قالب جواهرات تعریف نمی‌شود. ترکیب‌های "*بند دست"، "*باز دست" و "*دست باز" کاربرد ندارد ولی "دستِ باز" به معنای "گشاده دستی" به کار می‌رود. به همراه بن ماضی "بُرد" می‌شود "دست‌برد" در قالب دزدی را ساخت که نشان می‌دهد کدام عضو–بدن مسئول بردن اموال دیگران بوده است. عکس آن یعنی "دست‌آورد" در قالب موفقیت به دستی اشاره می‌کند که چیزی را به ارمغان آورده است. همچنین، بن مضارع "گیر" در ساخت‌های "دست‌گیر" و دست‌گیری" در دو قالب اقدامات–امنیتی و کمک قابل تعریف است؛ اولی به این معنا که پلیس دست شخصی را گرفته است تا وی را از جرم بیشتر بازدارد؛ و دومی به این معنا که شخص

دست دیگری را گرفته تا وی را از فلاکت بازدارد. ساختار "*دست‌ده" چون ما به ازای فیزیکی ندارد ترکیبی ممکن اما ناموجود است.

برخی از ترکیب‌ها دارای انگیزهٔ فرهنگی هستند. برای نمونه، "دست شیطان" نیازمند داشتن پیش‌زمینهٔ فرهنگی در مورد شیطان است. دست شیطان دارای عروض معنایی[1] منفی است، چون پیش‌زمینه‌ای که از این موجود داریم منفی است. در "دست غیب" لازم است بدانیم که خداوند به بندگان خود به هر وسیله‌ای کمک می‌کند از جمله با دست‌هایی که برای ما دیدنی نیستند. این ساختار دارای انگیزهٔ مجازی و استعاری نیز هست، چون نه تنها خدا را با خود مقایسه کرده‌ایم بلکه به وی ویژگی دست داشتن را هم داده‌ایم. همچنین، "دست پلید" دارای انگیزهٔ استعاری و مجازی است، زیرا "دست" نمی‌تواند پلید باشد مگر اینکه منظور دست شخصی باشد که شریر و پلید است. در ترکیب "دست استعمار" لازم است در مورد استعمار مواردی را بدانیم و اینکه چه کسی یا کسانی عوامل استعمار هستند و به عبارت دیگر همانند دست‌هایی هستند که به پیکرهٔ استعمار خدمت می‌کنند.

در نهایت در جدول (۳) خلاصه‌ای از ترکیبات دستوری با واژهٔ "دست" آمده است.

جدول ۳. مشخصات دستوری باهم‌آیی با واژهٔ "دست"

مشخصه دستوری	مثال
دست+کسرهٔاضافه+اسم	دستِ روزگار، دستِ خداوند، دست رضا، دست استعمار ...
دست+صفت	دست‌تنگ، دست‌دراز، دست‌بلند...
دست+کسرهٔاضافه+صفت	دستِ تنگ، دستِ شریر، دستِ پلید، دست چپ ...
صفت+دست	تنگ‌دست، چپ‌دست، خوش‌دست، ...
دست+حرف‌اضافه+اسم	دست به دست، دست به سر، دست به عصا، ...
دست+فعل	دست گرفتن، دست دادن، دست زدن، ...
حرف‌اضافه+دست+فعل	از دست دادن، به دست آوردن، به دست آمدن، ...
دست+ بن مضارع	دست‌گیر، دست‌نویس، دست‌بند، دست‌فروش ...
دست+بن ماضی	دست‌برد، دست‌آورد، دست‌نوشت،...

1. Semantic prosody

در جدول ۳، باهم‌آیی‌ها بیشتر از نوع اسمی می‌باشند و باهم‌آیـی بـا بـن ماضـی و مضـارع بخشی از باهم‌آیی اسمی محسوب می‌شود. در باهم‌آیی فعلـی "دسـت" بـه همـراه دسـته‌ای از افعال به کار می‌رود و قالب‌های متنوعی را پدید می‌آورد.

جدول ٤. باهم‌آیی با عضو-بدن "دست"

قالب	عنصر باهم‌آ	مثال	قالب باهم‌آیی	دستور
حرکت	آمدن رفتن	همه حواسشان متوجه دست آمدن برنج بوده است... فرصت از دست رفت.	کشاورزی فرصت، اتمام	اسم+فعل حرف-اضافه+اسم+فعل
اشتباه	خطا کردن	جوانان محل سر به زیر داشته و دست از پا خطا نمی‌کنند.	پیروی	اسم+فعل
زدودن	شستن	کسانی که دست از جان شسته‌اند و از همه‌چیز سرخورده‌اند،تنها می‌توانند کارهای بزرگ انجام دهند.	ویژگی-ذهنی	اسم+حرف-اضافه+اسم+فعل
حرکت	برداشتن	تو دست از مزخرف‌گویی برنخواهی داشت.	امتناع	اسم+فعل
حرکت	کشیدن	در اثر همین اتفاق، از نقاشی به کلی دست کشیدم.	توقف	اسم+فعل
حرکت	انداختن	از پشت سر، دست می‌اندازم زیر کمربندش. تو سی سال مرا دست انداخته‌ای. تو به ساده‌دلی من رحم نکردی	گرفتن قضاوت	اسم+فعل اسم+فعل
نظر	گرفتن	اگر دست بالا را هزار تومان هم بگیریم، باز ارزان است.	فرضیه	اسم+اسم+فعل
انتخاب	برداشتن	تو را به خدا دست بردار!	توقف	اسم+فعل
جابجایی	بردن	دست بردم و لیوان شربت را برداشتم.	حرکت-بدن	اسم+فعل
اصابت	زدن	دست به بخاری نزن، می‌سوزی. نه به شریعت خود دست می‌زنیم و نه چیزی بر آن می‌افزائیم	ادراکی-لامسه تغییر	اسم+فعل اسم+فعل
اصابت	خوردن	پول طلایت هیچ دست نخورده.	تغییر	اسم+فعل
مبادله	دادن	هنگام دست دادن و خداحافظی کردن	احوالپرسی	اسم+فعل

قالب	عنصر باهمآ	مثال	قالب باهم‌آیی	دستور
		رسید. فرصتی دست داد که با شما بتوانم رو در رو صحبت کنم. پسرش را در تصادف رانندگی از دست داد.	زمان سببی-مردن	اسم+فعل حرف-اضافه+اسم+فعل
مالکیت	داشتن	من هم در تکثیر اعلامیه‌ها دست داشته‌ام.	شراکت	اسم+فعل
اندازه	کوتاه شدن	دستانش از مال حاجی کوتاه شده‌بود.	توقف	اسم+فعل
حرکت	بازگذاشتن	دستش را در هر کار زشت بازگذاشته‌اند.	آزادی-عمل	اسم+فعل
مطالعه	خواندن	یارو دست را خوانده است و چاره‌بردار نیست.	آگاهی-یافتن	اسم+فعل
اجتناب	ردکردن	دست عمو را رد نکن، هدیه‌ات را بگیر.	اجتناب	اسم+فعل
آگاهی	روکردن	جواب‌های ضد و نقیض دستش را روکرد.	آگاهی-یافتن	اسم+فعل
نگهداری	گرفتن	بلشویک‌های می‌خواستند دست تزارهای روسیه را بگیرند.	کمک	اسم+فعل
تغییر-حالت	شکستن	دست بشکند الاهی! صورت بچه را کبود کردی.	نفرین	اسم+فعل
صبر	نگه داشتن	ملا فریاد برآورد: چه می‌کنی؟ یک لحظه دست نگه‌دار.	صبر	اسم+فعل
جستجو-کردن	پیدا کردن	کشور ما در زمینه‌های پزشکی به پیشرفت‌های مهمی دست پیدا کرده است.	آگاهی-یافتن	اسم+فعل
مکان	پیش	دست پیش را گرفته تا پس نیفتد. پیش‌دستی کرد و همه چیز را برایشان تعریف کرد.	ترتیب ترتیب	اسم+صفت اسم+اسم
طول	تنگ	دست‌فروشی وی از سر تنگ‌دستی‌اش بوده است.	دارایی	صفت+اسم
تعداد	تنها	خودش دست‌تنها همهٔ کارها را انجام داد.	تعداد	اسم+صفت
جهت	چپ	با دست چپ می‌نویسد.	عضو-بدن	اسم+صفت

قالب	عنصر باهمآ	مثال	قالب باهمآیی	دستور
	راست	همه وطن‌پرست‌های دست‌چپ، گوشش‌شان به رادیوی لندن است. بپیچید به دست راست و سپس به دست چپ. حزب دست راست، سیاست محافظه-کارانه را دنبال می‌کند رضا راست‌دست است و همیشه موقع امتحان اذیت می‌شود. وقتی دست چپ و راستم را شناختم، شروع به کار کردم. تو را دست راست خودم می‌کنم.	سیاست جهت سیاست ویژگی-بدن آگاهی-یافتن رابطه	صفت+اسم
اندازه	خالی	نتایجی گرفت و دست خالی مراجعت نکرد.	اندازه	اسم+صفت
طول	دراز	شازده دستش را دراز کرد. جسم سرد توی دستش بود. این دست درازی بی پاسخ نخواهد ماند.	جهت تجاوز	اسم+فعل اسم+اسم
آفرینش	شیطان	دست شیطان همیشه به شما مواد تعارف می‌کند. عجب حقه‌بازی بود، دست شیطان را از پشت می‌بست.	ویژگی-ذهنی فریب	اسم+اسم
پنهان	غیب	یک دست غیبی مرا رو به روی او سبز کرده‌بود.	متافیزیک	اسم+اسم
مزه	بی‌نمک	دستش بی‌نمک است، به هر کس نیکی می‌کند بدی می‌بیند. دستش بی‌نمک است، و هر چه می‌پزد بدمزه است.	سپاس مزه	اسم+صفت
آغشته	خون‌آلود	از او بدم می‌آید، دست‌های او خون‌آلود است.	سببی-مردن	اسم+صفت
ماده	حنا	دادگاه که حکم بازداشت او را داد، دست همه در حنا ماند.	زمان	اسم+حرف-اضافه+اسم

قالب	عنصر باهم‌آ	مثال	قالب باهم‌آیی	دستور
اصابت	بزن	این بیچاره دلش را به چه چیز تو خوش کند؟ به دست بزنت؟ به زبان خوشت؟	دعوا	حرف-اضافه+اسم+فعل
طول	بلند	پدرم در کار مثنوی واقعاً دست بلندی داشت و معرکه بود.	کیفیت	اسم+صفت
جهت-عمودی	بالا پایین	دست بالا یکی دو صفحه بیشتر نمی‌شد. دست پایین ده‌هزار تومان می‌ارزد.	مقدار	اسم+صفت
جهت	بالا	دست بالای دست بسیار است. کارش نداشته باش.	قدرت	اسم+اسم+اسم
عضو-بدن	دست	این بلیت را دست‌به‌دست برسانید به راننده. هنوز رسم دست‌به دست دادن عروس و داماد متروک نشده بود. یکی هزار تومان دست به دست می-شدند. نسخه‌هایش دست‌به‌دست می‌گردد. بهتر است دست‌به‌دست هم بدهیم و پشت و پناه هم‌دیگر باشیم. آنقدر دست‌دست کرده بودم که رحیم رفته بود. مثل مهمان بشینم و دست روی دست بگذارم؟	حالت مراسم تغییر پراکندن اتحاد زمان عمل	اسم+حرف-اضافه+اسم
ترتیب	آخر اول دوم	دست‌آخر به این نتیجه رسید. جنس دست اول. پدرش رادیوی دست‌دومش را با صرفه-جویی خریده‌بود.	ترتیب کیفیت کیفیت	اسم+اسم
فعالیت	کار	هیچ کس پیش ننهاد و عیسی خود دست به کار نشد. دشمنان دست به کار شده‌اند. حضرات هنوز دست به کاری نزده‌اند.	عمل عمل عمل	اسم+حرف-اضافه+اسم
ماده	طلا	دستش طلاست به هر چیزی دست بزند	ویژگی-	اسم+اسم

قالب	عنصر باهمآ	مثال	قالب باهمآیی	دستور
		زیاد می‌شود. دستش طلاست. کاری که بکند نقص ندارد.	اعتقادی ویژگی-ذهنی	
اندازه	کم	بوفه دست کم هزار تا بطری رنگ‌به‌رنگ دارد. هرگز نباید حریف را دست‌کم گرفت. خودش هم دست‌کمی از او ندارد.	اندازه ارزش شباهت	اسم+صفت
اندازه	پر	میوه می‌آورد، همیشه دست پر به خانه بازمی‌گشت.	حالت	اسم+صفت
عضو-بدن	پا	دست و پا ندارد که هم خانه‌داری کند و هم بچه‌داری. تعجب کرد و دست و پای خود را گم کرد. مربی شاگرد را وارد آب می‌کند تا دست‌وپا بزند. خواب آتش می‌دیدم که در وسط آن دست‌وپا می‌زنم. هر دست و پایی بزنم در هر صورت کلاهم پس معرکه است توی اداره‌اش برای او کار دست‌وپا کرده‌بود. آدم مستقل نیست و دست و پایش بسته است.	توانایی گیج-شدن شنا تلاش تلاش تهیه توانایی	اسم+اسم اسم+اسم+فعل
عضو-بدن	پنجه	دست و پنجهٔ آن شیرازی را در آشپزی امتحان کردند. دست وپنجه‌ات درد نکند دخترم. این وسایل را بردار. اگر لوطی هستند، امشب می‌آیند و دست‌وپنجه نرم می‌کنند. باید با دشواری دست‌وپنجه نرم بکند.	توانایی دعا کشتی ادراکی (تجربه)	اسم+اسم

قالب	عنصر باهم‌آ	مثال	قالب باهم‌آیی	دستور
عضو-بدن	دل	دست و دل آنها خیلی باز است. نمی‌توانست قالی ببافد، دست و دلش به کار نمی‌رود. دست و دل این جوان پاک است هر وقت به کوچه می‌رفتم، دست و دلم می‌لرزید	بخشش ویژگی-فیزیکی اخلاق اضطراب	اسم+اسم
عضو-بدن	دهان سر دست سینه کمر	تا کی می‌خواهی دست‌به‌دهان باشی؟ بالاخره دست‌به‌سر شد و برای همیشه از دستش راحت شدم. این کتاب بارها دست‌به‌دست شده است توی عکس دست‌به‌سینه ایستاده بود. شمس‌الملوک دست‌به‌کمر مقابل او ایستاده بود.	وضعیت ویژگی-ذهنی مالکیت ویژگی-ذهنی ویژگی-ذهنی	اسم+حرف-اضافه+اسم
بازرگانی	نقد	همیشه جواب‌های دست‌به‌نقد داشت	آماده	اسم+حرف-اضافه+اسم
ابزار	عصا	از کنار ساحل باید دست‌به‌عصا رد شد.	دقت	اسم+حرف-اضافه+اسم
لباس	یقه گریبان	بعضی‌ها سر همه‌چیز دست‌به‌یقه می‌شوند. نویسنده با این‌گونه افکار دست‌به‌گریبان بود.	جدال ویژگی-ذهنی	اسم+حرف-اضافه+اسم
آگاهی-یافتن	آموز	پرنده دست آموز؛ طوطی دست آموز	نوع-حیوان	اسم+بن‌مصارع
آوردن	آورد	دست‌آوردهای این موسسه بسیار اندک بوده‌است.	دارایی	اسم+بن‌ماضی
خیاطی	باف	پارچه‌های دست‌باف کرباسی باب ایرانیان آنجا بوده است.	خیاطی	اسم+بن‌مضارع
بردن	برد	چند گله‌دار بر اثر دست‌برد دزد به کلی فقیر شده‌بود.	دزدیدن	اسم+بن‌ماضی
زمان	روزگار	دست روزگار مرا تنها گذار شب را	حالت-رویداد	اسم+اسم

قالب	عنصر باهم‌آ	مثال	قالب باهم‌آیی	دستور
		نوشیده‌ام.		

۶- بحث

باهم‌آیی واژگانی را ملچوک (۱۹۹۸) و گلباخ و کلسنیکوا (۲۰۱۳) با استفاده از رویکرد واژی‌-نقشی تبیین کرده‌اند، اما این رویکرد هیچ توضیحی در مورد انگیزهٔ معنایی ترکیب واژگانی و باهم‌آیی واژگانی ندارد. این رویکرد بر اساس تجارب پیشین ما از واژه‌ها استوار نیست و اطلاعی در مورد تجارب ما از شیوهٔ کنار هم قرار گرفتن واژه‌ها به دست نمی‌دهد. مخصوصاً در باهم‌آیی واژگانی، استعاره یکی از بزرگترین چالش‌های رویکرد واژی‌-نقشی است، چرا که عناصر متناقضی توضیح باهم‌آیی دو حس را متزلزل می‌کنند. این مقاله نشان می‌دهد باهم‌آیی فعلی و اسمی واژهٔ "دست" چگونه ممکن است بر اساس قالب فرهنگی یا استعاری به هم پیوند بخورد.

هدف فیلمور (۱۹۷۵، ۱۹۷۷a، ۱۹۸۲، ۱۹۸۵) از مطرح کردن معناشناسی قالبی بیشتر برای تبیین واژه‌های زبان و تهیهٔ فرهنگ قالب‌نت بوده است. هر چند روپنهوفر و همکاران (۲۰۰۳) اظهار می‌دارند که از طریق قالب‌نت می‌شود به اطلاعات مهمی در مورد باهم‌آیی واژگانی و عبارت‌های چندواژه‌ای دست یافت، اما این اطلاعات به صورت ضمنی و غیرمستقیم است. در این مقاله نشان می‌دهیم که انگیزه‌هایی را که در پس باهم‌آیی واژگانی است با استفاده از معناشناسی قالبی می‌توان نشان داد.

همچنین، سندمیرسکایا و اپارینا (۱۹۹۶) ساخت‌های استعاری در زبان روسی را بر اساس معناشناسی قالبی طبقه‌بندی کرده است. وی معتقد است که با در نظر گرفتن عامل استعاره باهم‌آیی را خیلی بهتر می‌توان تبیین کرد. تلیا و همکاران (۱۹۹۴) هم باهم‌آیی را در معناشناسی قالبی به همراه عامل‌های استعاره و مجاز در نظر گرفته‌اند. داده‌های این مقاله به این دو پژوهش شباهت‌های بسیاری دارد، با این تفاوت که موضوع این مقاله انگیزهٔ باهم‌آیی در قالب عضو-بدن (دست) است و استعاره و مجاز در این مقاله بر اساس معناشناسی قالبی تعریف شده است.

تبیین انگیزهٔ باهم‌آیی واژگانی بدون تعریف سه اصطلاح باهم‌آیی، استعاره و مجاز بر اساس معناشناسی قالبی ممکن نیست. باهم‌آیی واژگانی را قرار گرفتن واژه‌ای از یک قالب در کنار

واژه‌ای در قالبی دیگر و ساخت ترکیبی در قالبی مشخص تعریف می‌کنیم. استعاره را نگاشت از قالبی به قالب دیگر تعبیر می‌کنیم. مجاز را نیز نگاشتی قالب-به-قالب تعریف می‌کنیم که در آن یکی از قالب‌ها زیرمجموعهٔ قالب دیگری باشد. حال با بهره‌گیری از این سه مفهوم تبیین انگیزهٔ باهم‌آیی ساده می‌شود. باید دقت داشت که برخی از ترکیب‌ها به سادگی با استفاده از قالب‌های واژگانی و مفهوم باهم‌آیی قالبی قابل تبیین هستند.

از سوی دیگر، از ترکیب واژه‌هایی از دو قالب سه حالت ممکن پدید می‌آید. اول، واژهٔ باهم‌آ توصیفی برای واژهٔ پایه است و در نتیجه قالب واژهٔ پایه به کل ساخت تسری پیدا کند. برای نمونه، در مثال شکل (۳ب) ترکیب "دست‌راست" اگر عضو-بدن را مشخص نماید آن-گاه در قالب عضو-بدن قرار می‌گیرد. دوم، معنای واژهٔ باهم‌آ به کل ساختار تسری پیدا کند و عضو پایه را در برگیرد. برای مثال، همان طور که در شکل (۳الف) نشان داده شده است، ترکیب "دست‌راست" در قالب جهت قرار می‌گیرد و معنای قالب واژهٔ باهم‌آ بر قالب واژهٔ پایه چیره شده است. سوم، قالب ترکیب ساخته شده به طور مستقیم با قالب عضو باهم‌آ و عضو پایه در ارتباط نیست و به قالبی جدید پیوند داده شده است. برای نمونه، در ساخت "دست چپی" در قالب سیاست ارتباط مستقیمی بین این قالب با قالب‌های عضو-بدن و جهت نیست.

بررسی انگیزهٔ باهم‌آیی دسته‌ای از ترکیب‌ها صرفاً با بهره‌گیری از قالب‌ها امکان‌پذیر است. عضو-بدن (دست) قابلیت اشاره‌ای دارد و از آن برای نشان دادن جهت استفاده می‌شود؛ همین نکته به باهم‌آیی آن با واژه‌های "راست" و "چپ" از قالب جهت منجر می‌شود. از سوی دیگر، "شرق" و "غرب" با دست باهم‌آیی ندارد، زیرا دست همیشه نمی‌شود در یک جهت ثابت قرار گیرد بلکه با توجه به راستایی که بدن در آن قرار گرفته است تغییر و تحول پیدا می-کند.

انگیزهٔ باهم‌آیی گروه دیگری از ترکیب‌ها با استفاده از قالب‌های استعاره و مجاز ممکن می-شود. همان‌طور که در شکل (۵) نشان داده شده در حالت عادی "دست" جهات عمودی را می‌تواند نشان دهد، اما تنها از طریق استعارهٔ "زیاد بالا است" انگیزهٔ باهم‌آیی "دست" و "بالا" و تولید ترکیبی در قالب اندازه ممکن می‌شود. در ترکیب "دست روزگار" عاملی که واژهٔ "دست" و "روزگار" را به هم متصل می‌کند قالب استعاری "روزگار انسان است" می‌باشد، نتیجه اینکه اگر روزگار انسان باشد، پس می‌تواند دست داشته باشد. از آنجا که دست با انسان

می‌تواند ترکیب شود فقط در حالت استعاری است که به "دست روزگار دست انسان است" می‌تواند تبدیل شود و به صورت مستقیم ترکیبی وجود نخواهد داشت. در نهایت "دست روزگار" واژه‌ای منجمد می‌شود که به عنوان واحدی واژگانی در قالب اتفاقی قرار می‌گیرد. "دست طبیعت" هم مرحله‌ای مشابه را طی می‌کند با این تفاوت که "دست طبیعت" واحدی منجمد نیست، بلکه در حالت استعاری تا حدودی از شفافیت معنایی برخوردار است.

برخی از باهم‌آیی‌ها دارای انگیزۀ فرهنگی هستند. ترکیب "دست شیطان" نمونه‌ای است که باید برای درک معنای آن از لحاظ فرهنگی بدانیم که شیطان که بوده و چه اطلاعاتی از آن در اختیار ماست. ترکیب "دست استعمار" دارای انگیزۀ ترکیبی است و مشخصاً ترکیبی از دو قالب استعاره و فرهنگی است. در مرحلۀ اول باید بدانیم که استعمار به چه چیزی گفته می‌شود. در مرحلۀ دوم قالب استعارۀ "استعمار انسان است" در جریان است تا بتواند "دست" و "استعمار" را به هم پیوند دهد.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله باهم‌آیی واژگانی واژۀ "دست" با دیگر واژه‌ها بر اساس معناشناسی قالبی مورد بررسی قرار گرفت و انگیزۀ به کار رفتن واژۀ "دست" با واژه‌های باهماً مورد بررسی قرار گرفت. به این ترتیب، نشان داده شد که در باهم‌آیی فعلی عناصر قالبی فعل با قالب اسامی تناسب قالبی دارد، در حالی که در باهم‌آیی اسمی عناصر قالبی اسامی با هم تناسب قالبی دارند. در مواردی که تناسب قالبی برقرار نبود استعاره و مجاز می‌توانستند شرایطی را برای باهم‌آیی ایجاد کنند. برای نمونه، ترکیب‌هایی همچون "دست راست" در قالب عضو–بدن و جهت دارای باهم‌آیی مستقیم هستند، اما دست طبیعت از طریق استعاره و مجاز تناسب قالبی می‌یابند. در نهایت نشان داده شد که گاهی اوقات مواردی هستند که فقط در فرهنگی خاص قابل تعریف هستند، در این شرایط استعاره و مجاز بر دامنۀ فرهنگی اعمال شده و به تناسب قالبی می‌انجامند.

کتابنامه

۱. افراشی، آزیتا (۱۳۷۹). نگاهی به مسئلۀ باهم‌آیی واژگانی. *زبان و ادب (۷ و ۸)*، ۷۳-۸۱.

۲. پناهی، ثریا (۱۳۷۹). *فرآیند باهم‌آیی در زبان فارسی و نقش ترکیبات باهم‌آینددر آموزش فارسی به غیر فارسی‌زبانان (پایان نامۀ کارشناسی ارشد)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۳. شهریاری، زهرا (۱۳۷۸). *محدودیت باهم‌آیی واژگان و ترجمه و تحقیق*. پایان‌نامۀ کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی.

٤. راسخ مهند، محمد (۱۳۹۰). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: انتشارات سمت.

۵. رسام، میرمحمدحسین (۱۳۷۵). *طرح فرهنگ بافتی افعال فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد: دانشگاه تهران.

٦. مدرس خیابانی، شهرام (۱۳۸٤). بررسی مسئله باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی. *مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران به کوشش دکتر مصطفی عاصی، (صص. ۳۰۵-۳۲۲)*. تهران: دانشگاه تهران.

۷. ملانظر، حسین (۱۳٦۹). *نقش باهم‌آیی در ترجمه. پایان نامۀ کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

۸. موسوی، سید حمزه؛ محمد عموزاده و والی رضایی (۱۳۹٤). بررسی واژه "دیدن" بر اساس معناشناسی قالبی. *مجله جستارهای زبانی* ٦ (۷)، ۲۱۹ –۲۳٦.

۹. میرعمادی، سیدعلی و مهناز کربلایی صادق (۱۳۸۸). بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم و منثور مولانا. *مجله زبان و زبان‌شناسی ۱۰ (۲)*، ۱۱۵–۱۳۳.

۱۰. نایب‌لویی، فاطمه و سید مصطفی عاصی و آزیتا افراشی (۱۳۹٤). شبکه معنایی قالب‌بنیاد (فریم‌نت) در زبان فارسی. *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی ۵ (۹)*. ۲٦۱–۲۸۲.

11. Ausubel, D. P. (1963). *The psychology of meaningful verbal learning.* New York: Grune and Stratton.
12. Ausubel, D. P. (1968). *Educational psychology: a cognitive view*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
13. Bartlett, F. (1932). *Remembering* . Cambridge : Cambridge University Press.
14. Bednarek, M. A. (2005). Frames revisited - the coherence-including function of frames. *Journal of Pragmatics 37*, 685-705.
15. Carter, R. (1998). Vocabulary: applied linguistic perspectives. London: Routledge.
16. Charniak, E. (1975). *Organization and inference in a frame-like system of common sense knowledge.* Castagnola: ISCS.

17.Cowie, A. P. (1998). Phraseological dictionaries: Some east-west comparisons. In A. P. Cowie, *Phraseology: Theory, Analysis and Applications* (pp. 209-28). Oxford: Oxford University Press.
18.Cruse, D. A. (1986). *Lexical semantics.* Cambridge : Cambridge University Press.
19.Crystal, D. (2003). *A dictionary of linguistics and phonetics* . Oxford: Blackwell Publishing.
20.De Beaugrande, R., & Dressler, W. (1981). *Introduction to text linguistics* . New York: Longmans.
21.Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: an introduction.* Edinburgh: Edinburgh University Press.
22.Fellbaum, C. (2007). Introduction. In C. Fellbaum, *Idioms and Collocations* (pp. 1-19). London: Continuum.
23.Fillmore, C. J. (1975). An alternative to checklist theories of meaning. *Proceedings to the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society* (pp. 123-131). Amesterdam: Holland.
24.Fillmore, C. J. (1977a). The case for case reopened . In P. Cole, & J. Sadock, *Syntax and Semantics 8: Grammatical Relations* (pp. 59-81). New York: Academic Press.
25.Fillmore, C. J. (1977b). Scenes-and-frames semantics. In A. Zampolli, *Linguistic Structures Processing (Fundamental Studies in Computer Science 5)* (pp. 55-81). Amesterdam: North Holland.
26.Fillmore, C. J. (1977c). Topics in lexical semantics. In R. W. Cole, *Current Issues in Linguistic Theory.* Bloomington: Indiana University Press.
27.Fillmore, C. J. (1982). Frame semantics. *The Linguistic Society of Korea: Linguistic in the Morning Calm*, 65-137.
28.Fillmore, C. J. (1985). Frames and the semantics of understanding . *Quaderni di Semantica 6*, 222-254.
29.Fillmore, C. J. (2006). Frame semantics . In K. Allan, *Concise Encyclopedia of Semantics* (pp. 613-620). Oxford/ Amesterdam: Elsevier.
30.Fillmore, C. J., & Atkins, B. T. (1992). Toward a frame-based lexicon: the semantics of RISK and its neighbors . In A. Lehrer, & E. Kittay, *Frames, Fields, and Contrasts* (pp. 75-102). Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Assoc.
31.Firth, J. R. (1935). The technique of semantics. *Transactions of the Philological Society 34 (1)*, 36-37.
32.Firth, J. R. (1957). Modes of meaning. In F. R. Palmer, *Papers in Linguistics* (pp. 190-215). London: Oxford University Press.
33.Firth, J. R. (1968). Linguistic analysis as a study of meaning. In F. R. Palmer, *Selected Papers of J. R. Firth* (pp. 1952-1959). London: Longmans.
34.Geeraerts, D., & Cuyckens, H. (2007). The Oxford handbook of cognitive linguistics. In D. Geeraerts, & H. Cuyckens, *Introducing cognitive linguistics* (pp. 3-21). Oxford: Oxford University Press.

35. Gelbukh, A., & Kolesnikova, O. (2013). *Semantic analysis of verbal collocations with lexical functions.* Berlin Heidelberg: Springer-Verlag.
36. Halliday, M. (1966). Lexis as a linguistic level. In C. Bazell, J. Catford, M. Halliday, & R. Robinss, *In Memory of J. R Firth* (pp. 148-62). London: Longman.
37. Hoey, M. (2005). *Lexical priming.* London: Routledge.
38. Lakoff, G. (1983). Categories: an essay in cognitive linguistics. In L. S. Korea, *Linguistics in the Morning Calm* (pp. 139-194). Seoul: Hanshin .
39. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by.* Chicago: University of Chicago Press.
40. Langacker, R. (1984). Action zones . In *"BLS" 10*, (pp. 172-188). Berkeley, CA : Berkeley Linguistics Society .
41. Lyons, J. (1995). *Linguistic semantics: an introduction.* Cambridge : Cambridge University Press.
42. McEnery, A. M., & Wilson, A. (2001). *Corpus linguistics.* Edinburgh: Edinburgh University Press.
43. Mel'čuk, I. A. (1998). Collocations and lexical functions. In A. Cowie, *Phraseology. Theory, Analysis and Applications* (pp. 23-53). Oxford: Oxford University Press.
44. Minsky, M. (1975). A framework for representing knowledge. *Winston* , 211-277.
45. Palmer, H. E. (1931). Embarks on eight-month 'world tour'. *Second Interim Report on Vocabulary Selection*.
46. Palmer, H. E. (1933). *Second interim report on English collocations.* Tokyo: Kaitakusha.
47. Partington, A. (2004). Utterly content in each other's company: semantic prosody and semantic preference. *International Journal of Corpus Linguistics 9 (1)*, 131-56.
48. Poulson, S. (2005). *Collocations as a language source. A functional and cognitive study in English Phraseology. Unpublished PhD Thesis.* Denmark: University of Southern Denmark.
49. Rumelhart, D. E. (1975). Notes on a schema for theories. In *Bobrow and Collins* (pp. 211-236).
50. Ruppenhofer, J., Baker, C. F., & Fillmore, C. J. (2003). Collocational information in the FrameNet database. *Proceedings of the Tenth EURALEX International Congress* (pp. 359-369). Copenhagen, Denmark: EURALEX 2002.
51. Sandomirskaya, I., & Oparina, E. (1996). Russian restricted collocations: an attempt of frame approach. *Euralex 96 proceedings* , (pp. 273-282).
52. Schank, R., & Abelson, R. (1977). *Scripts, plans and understanding.* Hillsdale N. J. : L. Erlbaum.
53. Sinclair, J. (1991). *Corpus, concordance and collocation.* Oxford: Oxford University Press.

54. Stubbs, M. (2002). *Word and phrases. Corpus studies of lexical semantics.* Melbourne: Blackwell.

55. Telia, V., Bragina, N., Oparina, E., & Sandomirskaya, I. (1994). Lexical collocations: denominative and cognitive aspects. In W. Martin, W. Meijs, M. Moerland, E. Pas, P. Sterkenburg, & P. Van Vossen, *Euralex 1994. Proceedings papers submitted to the 6th Euralex International Congress on Lexicography in Amesterdam* (pp. 369-377). Amesterdam.

56. Wilks, Y. (1980). Frames, semantics, and novelty. In *Metzing* (pp. 134-163).

57. Winogard, T. (1975). Frame representations and the relative-procedural controversy. In *Bobrow and Collins* (pp. 185-210).